

بر سر لیبی چه خواهد آمد

کیومرث صابغی

چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۹۰ - ۶ آوریل ۲۰۱۱

همان زمانهایی که طرح تغییر رژیم عراق به بررسیهای نهایی رسیده بود و امریکا برای آماده کردن اذهان عمومی از بزرگی و قدرت ارتش عراق دم میزد، فی الواقع صدام حسین را به دامی نزدیک میکرد که نهایتاً خود وی تار و پودش را بافته بود، وان خود پرستی و خود ستایی بیش از حد قبیله ای صدام بود. و هم آن بود که وادارش کرد که بماند و حکم اعدام را در یابد. حال آنکه حسنی مبارک با شعور شهر نشینی، همانند شاه، زندگی را بر "مرگ شرافت مندانه" ترجیح داد.

جهان "دموکراسی دوست" غرب اقتدار گرایی قذافی را در کنار بقیه استبداد گرایان جهان، که حاصل تقسیم بندی های نامیزان دنیا بعد از جنگ جهانی دوم بود، نه تنها ارج نهاد، آنهم فقط به خاطر خود ستایی و خود پرستی نوع غربی اش در مقابله با بلوک شوروی، بلکه خیل عظیم و میلیونی مردم این کشورها را به عقب افتادگی و جهالت نیز متهم کرد. و هم این اینان امروز بعد از گذشت بیش از نیم قرن از امضای منشور سازمان ملل در دفاع از حقوق بشر، سخن از حمایت مردم لیبی و شان انسانی آنان میرانند.

چه اتفاقی افتاده است؟

۱- نسل سوم بازیگران، یعنی نسلی که نه بازماندگان حافظه جنگ زدگان، بل نسلی فارغ از تهمت ها، قحطی ها، پریشان روانی ها و نهایتاً آزاد اندیش تر از پیشینیان خود پا به میدان تشخیص ها و تعیین سر نوشت ها گذارده اند. این نسل نه بار کش تعصبات خاکی و قومی گذشته اند و نه ریشه در خود بزرگ بینی های نا معقول دارند. پراگماتیست های هستند که وجود را نه در خوبی و بدی و یا بهشت و جهنم، بلکه در روند آن و سایه روشنهایش بررسی میکنند. طبیعی است که پاسخی به مراتب امروزی تر میابند.

۲- بخشی از ریشه های سنت به آن شکلی که در گذشته اقوام و افراد را به هم پیوند میداد و نتیجتاً "ما" را میساخت، به مرور به "من" خود مختار بدل شده است که پایه های اولیه و اساسی تمرین دموکراسی و نتیجتاً شرط حضور در جامعه است.

۳- با نزدیک تر شدن جهان به هم، تعصبات مرزی کاهش پیدا کرده که تحمل و همزیستی مسالمت آمیزتر شده است.

۴- با کاهش فقر جهانی، امکان پرورش فکری در بسیاری از این کشورها نسبت به گذشته افزایش یافته که منجر به رشد آموزش و فراگیری دانش های نو شده است.

شک نیست که عوامل دیگری هم در این تغییر و تحول و دگرگونی جهان نو دخیل هستند که میتوان بر شمرد. لکن به گمان من این ها شروط

اساسی دگر دیسی روش و دیدگاه غرب
"دمکراسی دوست" نسبت به مردم این کشورها میباشد. بر این مبنا است
که سیاست حمایت از مستبدین به سیاست دفع دیکتاتورها بدل شده است
و نه ضرورتاً حمایت از مردم

این کشورها به ذم شعارهای حقوق بشری که از زمان کارتر تا به
حال از زبان مدیران کاخ سفید شنیده میشود. تصور نشود که غرب به
توبه از رفتارش نسبت به مسلمانان بوزنی، به نسل کشی قذافی معترض
است بلکه بار دیگر این مساله کنترل سوخت است که غرب را به لیبی
کشاند و نه به بقیه شمال آفریقا و یا سوریه.

با توجه به این پیش گفتار بر خورد به لیبی ۲ وجه دارد:

وجه اول: شرایط قذافی در لیبی است که از پوپولیسم قبیله ای شبیه
صدام حسینی برخوردار است. هم این امر است که وی بدون ترس از
عاقبت در اسلحه خانه را باز کرد و میلیشیای بی تجربه مسلح به
خیابان ها ریخت. از سویی دیگر خود قذافی است که هنوز تصور
خدايگانی اش قوی تر از ذهن فعال منطق اش عمل میکند. در این جا هم
باز صدام را به خاطر میاورد.

وجه دوم: فرانسه و اینگلیس، یا در واقع ناتو (امریکا) است که نقش
حال المسائل را به عهده گرفته است و تا آنجا که من در زندگی
سیاسی ام به خاطر میاورم، ناتو ذهن خوش صدایی در خاورمیانه به
وجود نیاورده است. اوباما (ناتو) گفته ست که ما در لیبی قشون
پیاده نمیکنیم. اگر این قول را بپذیریم، باید فاتحه دفاع از مردم
لیبی را یک سره خواند، چرا که "فضای بی پرواز" در نهایت حملات
محدود هوایی علیه قذافی است و نه کارایی در مقابل سربازان و
میلیشیای وی. این حملات نقششان را در همان ۲ روز اول به پایان
رساندند و به همین دلیل بود که سوئد در هفته پیش، "متفکرانه"، ۷
هواپیما در اختیار ناتو گذارد. نتیجه اینکه، همانطور که اتفاق
افتاد، مخالفین شهر به شهر عقب نشینی کردند و چرخ بار دیگر به
دست قذافی افتاد و اپوزیسیون در تنگنا قرار گرفت. خب، اگر همچنان
"ناتو" بخواهد اینور خط بایستد و قذافی ان طرف، در این صورت زمان
به نفع قذافی عمل میکند و "ناتو" بازی را میبازد. اما اگر وارد
میدان شود، یعنی قشون امریکا را به میدان بکشاند، در این حال پای
چوبین و شکننده امریکا به لیبی میرسد که شانس ترکیدنش زیاد است.
در این صورت، اگر این دو سمت معادله را در کنار هم قرار دهیم
منطقاً باید نتیجه بگیریم که این حرکت مردمی علیه قذافی در این
برحه آغازی بود برای یک زور آزمایی مقدماتی و نه ضرورتاً حمله
نهایی برای سرنگونی. که به نظر میرسد با توجه به داده ها و صف
آرایی های نیروها، چنین استنباطی زیاد دور از عقل نباشد. البته
احتمال اینکه قذافی در این میان مجبور به دست زدن به اصلاحات" هم
بشود وجود دارد، ولی با توجه به روحیه وی، این "خود" وی است که
باید اقدام به این کار نماید.

بدیهی است که میتوان سناریو های دیگری را بر روی کاغذ آورد که

فصل‌گشای نظر زنی‌ها و ارزیابی‌های دیگری باشد. اما مشاهدات تا به امروز من، من را بر آن میدارد تا آینده لیبی را جدا از استبداد نوع قذافی ببینم اما نه امروز. حال آیا تاجر اسلامی نوع "الله اکبری" در کمین لیبی نشسته است یا نه، همانند بقیه کشور های در حال رهایی؟ امیدوارم که آن روز نیاید.